

ساخت که خونشان رنگین تر است، آن‌ها نیز با خط‌مشی بورژوازی همراه و همسو شدند. این در حالی بود که در این فاصله، آن روبنای فریبده به سبب دوام رونق بازار، ایدئولوژی کلی جامعه‌ای شده است که خود را به خطا به منزلهٔ طبقهٔ متوسط یکپارچه و مایهٔ تأیید خود را گونه‌ای زبان وحدت^۱ می‌پندارد که همسو با هدف‌های خودشیفتگی جمعی به زبان اصالت لیک می‌گوید. نه فقط آنان که به زبان اصالت سخن می‌گویند، بل روح عینی^۲ نیز در زمرهٔ این لیک‌گویان است. زبان اصالت به توسط امر خاصی^۳ که برآمدگه بورژوازی دارد و امر کلی و عام^۴ بر آن مهر تأیید زده است، بر درستی و قابلیت اطمینان امر کلی و عام گواهی می‌دهد. آهنگ و لحن این زبان از آن‌جا که از گزینشی پیشاپیش مقرر شده نشان دارد، آن را چنان می‌نماید که گویی از برآمدگه خویشتن خویش فرد سرچشمه گرفته است.^۵ اعتبارنیکو و اخذ گواهی حسن پیشینه مهم‌ترین مزیت این [نمایش] است. صدایی در هوا طنین می‌اندازد؛ چه تفاوت که از چه سخن می‌گوید؛ همین بس که این صدا پای قراردادی اجتماعی^۶ را امضا می‌کند. حرمت و هیبت^۷ فراروی آن هستند؛ ای^۸ که بیش از آنچه هست می‌نماید هر سر سرکشی را بر سر جایش می‌نشانند. فهم این نکته از پیش مفروض است که آنچه رخ می‌دهد ژرف‌تر از آن است که زبان با گفتن آنچه گفته شده به حرمت آن بی‌حرمتی کند. دست‌های پاک و پالوده را عار باشد که در اعتبار مناسبات تملک و سلطه دستی ببرند. کافی

1. Einheitssprache

2. objektiv(en) Geist

3. Besonderung

4. das Allgemeine

۵. این مضمون هم در متن آلمانی و هم در ترجمهٔ انگلیسی کنوت تارنوسکی و فردریک ویل به زبانی پیچیده و پرپیچ و خم و با جملاتی بسیار طولانی بیان شده و شاید این پیچیدگی در ترجمهٔ ما نیز منعکس شده باشد. کل قضیه این انتقاد اساسی و تأمل‌برانگیز است که آن سرچشمهٔ منحصر به فرد و صرفاً برآمده از شخص متفکر که به نزد اغلب فیلسوفان اگزیستانس آغازگاه تفکر و فلسفه‌ورزی است، خود ریشه در شرایط اجتماعی و اقتصادی زمان دارد. - م.

6. Sozialvertrag

7. Ehrfurcht

8. Seiende

است صدای چنین چیزی از بغل گوش این پالوده‌دستان بگذرد، تا نگاه عاقل اندر سفیه حضرتشان مهر تحقیر بر آن زند؛ نگاهی چنان چون نگاه هایدگر به آنچه صرفاً موجود است. شما می‌توانید به هر کس و ناکسی اعتماد کنید، به شرط آن‌که فقط به زبان اصالت زر زر کند. وقتی که دیگر حنای نشان حزبی رنگ ندارد، می‌توانید زبان اصالت را زیر تکمه پیراهتان جاسازی کنید. بسته است که تنها به لحن زبان اصالتیان توجه کنیم. اثبات^۱ از سر و روی آن می‌بارد بی آن‌که خود را مجبور بداند که از برای دراز کردن دست تمنا به سوی آنچه بسی سازشکارانه است به کسی حساب پس دهد. سهل است؛ با این زبان، می‌توان از زیر نگاه بدگمان به ایدئولوژی، که اکنون مدت‌هاست به امری اجتماعی تبدیل شده، قسر در رفت. تقسیم انتقاد به دو بخش ویرانگر و سازنده، که فاشیسم با توسل به آن اندیشه انتقادی را شرحه شرحه کرد، در زبان اصالت به خواب خوش زمستانی فرو می‌رود. همین بس که چیزی پیشاپیش آن‌جا باشد، تا چیزی درخور و شایگان شود. این خود پشتیبانی و دفاع از امر مثبت یا متحصّل به معنایی دوگانه است: یکی داده^۲ و هستومند^۳ آن‌جایی،^۳ و دو دیگر آن چیزی که شایسته تأیید و آری‌گویی است. مثبت و منفی در دگرسوی تجربه زنده عینیت می‌یابند، تو‌گویی این دو پیش از

۱. positività: می‌دانیم که نگرش اثباتی یا تحصلی در نظر آدرنو مردود است. او همین ایراد را بر دیالکتیک هگل وارد می‌کند. فلسفه او فلسفه دیالکتیک نفی است که در ضمن عنوان مهم‌ترین کتاب اوست. این تلقی به مخالفت آدرنو با وضع موجود دموکراسی لیبرال آدنائر برمی‌گردد. به طور خلاصه، وی در بطن این آزادی مراجع قدرت پنهانی می‌بیند که فلسفه مدام باید آن‌ها را نفی کند. از آن جمله یکدمت‌سازی از طریق قدرت یکسویه رسانه‌ها و ناامنی‌های اقتصادی. مقصود آدرنو از اثبات ضمناً کنایه‌ای است به تأیید وضع موجود و سازش با این مراجع، و همچنین نهادهای مدعی فرهنگ که آدرنو همه را بعد از آشویتس آشغال می‌نامد. - م.

2. gegeben

۳. daseiend: احتمالاً این ترکیب را آدرنو خود به سیاق Dasein (آن‌جا هستی) و dagewesen (آن‌جا بوده) ساخته است. مترجم شخصاً هیچ‌جا ندیده است که هایدگر واژه Seiend (موجود، هستند) را با da (آن‌جا) ترکیب کند. - م.

هرگونه اندیشه‌ای مهر اعتبار می‌خورند؛ تو‌گویی اصلاً این اندیشه نیست که قبل از هر چیزی مثبت یا منفی بودن چیزی را تعیین می‌کند؛ و تو‌گویی چنین تعینی^۱ خود از گذارِ نفی نمی‌گذرد.

آلمانی‌ها از این آمادگی و استعداد بهره‌مندند که حتی وقتی دین آن‌ها متلاشی گشته و همچون دینی ناراستین پرده از چهره برداشته، تعامل مثبت انسان با دین را چونان تعاملی که بی‌درنگ و بی‌واسطه مثبت است به شمار آورند. زیان اصالت این استعداد را به هیئتی سکولار و دنیوی درمی‌آورد.^۲ بدین سان در بطن جامعه عقلانی، عقل‌گریزی که هنوز هم به قوت خود باقی است، به کسانی جرئت می‌بخشد که بدون ملاحظه مضمون و جانمایه دین، دینی اختیار کنند که همچون غایتی فی‌نفسه، همچون نوعی نگرش و مشی فکری صرف، و سرانجام همچون سرشت و خصلت سوژه است، و بهایی نیز

1. Bestimmung

۲. اگر خواننده به خاطر داشته باشد، آدرنو در همان صفحات آغازین به کنایه در باره مقدس‌نمایی فیلسوفان اگزیستانس می‌گوید: «انگار در کتاب مقدس چیزی در باره فریبیان نوشته نشده»، و سپس از طرد اسقفی سخن می‌گوید که در باره امکان موسیقی مقدس در زمان ما شک می‌کند. در جاهای دیگر نیز اشاره می‌کند که اساساً گوهر ایمان دینی ایمان به وحی و جهان پس از مرگ و دگردیسی انسان‌ها بعد از مرگ است. مقصود از موسیقی مقدس احتمالاً موسیقی کلیسایی یوهان سباستیان باخ است که آدرنو علاقه وافر خود به آن را کتمان نمی‌کرد. در این‌جا آدرنو بر آن است که دینداران روشنفکری که دین را از گوهر آن خالی می‌کنند دینی ناهقیقی و متلاشی‌شده را چون امری مثبت می‌نگرند و این نگرش اساساً نوعی دودوزه‌بازی است. به بیانی دیگر، دین سکولار مثل دایره مربع متضمن تناقض است، چرا که دین یعنی اصل گرفتن آخرت، نه دنیا. بنابراین، دین دنیوی شده، یعنی آخرت دنیا شده. همین مضمون را آدرنو در بحث استعمال مکرر می‌کند وقتی که می‌گوید استعمال، همچون رابطه من - تو، رابطه انسان و انسان و همچنین انسان و خدا را به آنچه صرفاً انسانی است تنزل می‌دهد. احتمالاً پروتستان‌ها بیش از کاتولیک‌ها آماج حمله آدرنو هستند، و هایدگر بعد از گسست از کاتولیسیسم به پروتستان‌ها بیش‌تر تمایل داشت. البته او دست‌کم به ظاهر هرگز این تمایل را وارد کار فلسفی خود نکرد، اما این چیزی است که آدرنو مردود می‌شمرد و، چنان‌که می‌بینیم، به شیوه مارکس و نیچه، با اتکا به گونه‌ای شم شخصی و انگیزه‌شناسی، مغالظه هایدگر با دین را به زیان طنز و کنایه افشا می‌کند و البته دلایلی قابل توجه نیز می‌آورد. - م.

که از برای این همه باید پرداخته شود خودِ دین است. تنها باید انسانی مؤمن باشی. ایمان به چه؟ فرقی نمی‌کند. وظیفهٔ چنین ناعقلانیتی^۱ نقشی است که گِلِ بتونه ایفا می‌کند. زبان اصالت این ناعقلانیت را از سبک کودکانهٔ کتاب‌های ابتدایی لاتینی به ارث برده است که ستایشگر میهن‌دوستی فی‌نفسه‌اند و حتی وقتی که این وطن پوشش و سپر اعمالی به غایت رسوا و ننگین است، باز هم اقتدار نقش پدرسالارانهٔ وطن (viri patriae amantes) را می‌ستایند. زورمان^۲ این پدیدار را چنین وصف کرده است:

ناتوانی در خلاصی خویش از بند حسن‌نیتی که از سامان و نظم به هر بهایی که تمام شود پشتیبانی می‌کند، حتی سامانی که هیچ یک از این چیزها در آن بسامان نباشد. چه چیزهایی؟ چیزهایی که طبق منطق گزاره‌ها، صرفاً باید عرضی^۳ باشند، اما به جای عرضی بودن به غایت ذاتی^۴ اند؛ دود مسموم‌کنندهٔ آگروز، تابوهای گلو فشار و خفقان‌آور، ریا و ناراستی، کین‌توزی و جنونِ نهان در هر سو. پس دیگر از نظمیتِ نظم^۵ چه می‌ماند؟ پیداست که چه می‌ماند. نظم را باید آفرید.^۶

حسن‌نیت با عزم از پیش جزم شده یکی است. امر مثبت و سودمند، ملعنت شر را دو چندان می‌کند. زبان اصالت با پیشنهاد ازدواج، خرده بورژوازی را به اتخاذ موضعی مثبت در قبال زندگی ره می‌نماید. زبان اصالت سر آن دارد که با تمدید و اطالهٔ مراسم و برنامه‌های بی‌شمار، دهان انسان‌ها را برای زندگی‌ای آب بیندازد که بدون آن مراسم دل آن‌ها را به هم می‌زند و آن‌ها خود نیز به تنهایی آن را تاب نمی‌آورند. فرو لغزیدن دین در سوژه،

1. Irrationalität

۲. Ulrich Sonnemann: *خط‌شناسی و پژوهشگر علوم انسانی و هنر که معاصر آدرنو بود.* - م.

3. akzidentalle

4. essetielle

5. Ordentlichkeit der Ordnung

6. Ulrich Sonnemann, *Das Land der Unbegrenzten Zumutbarkeiten*, Reinbeck bei Hamburg, 1963, p. 196 f.